

سکون ساختاری، تموج تفسیری و سطح توصیف آن

سیدعلی میرعمادی
استاد زبان و ادبیات انگلیسی دانشگاه علامه طباطبایی

تاریخ وصول: ۸۴/۴/۲۵
تاریخ تأیید نهایی: ۸۴/۷/۲۷

چکیده

دستورهای سنتی به ساختار جمله عنایت زیادی داشته‌اند و همچنان بر این باورند که مجموعه سازه‌های یک جمله و معانی مترتب بر واژه‌ها نه تنها جمله‌ای را به صورت دستوری و ناستوری عرضه می‌دارند، بلکه معنایی و نامعنایی آن را مشخص می‌کنند. به عبارت دیگر، جمله را مجموعه‌ای از سازه‌ها می‌دانند که با حفظ تقدم و تأخر افاده معنی هم می‌کند. در این جستار بر آنیم تا نشان دهیم جمله، حتی در ساده‌ترین نوع خود، دارای تموج تفسیری است. پس توصیف ما از ساختار جمله و یا بند باید فراتر از حد به اصطلاح توصیف معنایی باشد و مقوله‌های صورت منطقی آن نیز باید لحاظ گردند.

واژه‌های کلیدی: دستور، نحو، ساختار، نامعنایی، معنایی، دستوری، ناستوری و تموج تفسیری.

از اوایل دهه ۱۹۷۰، مطالعاتی که از سوی زبان‌شناسان انجام گرفته و عمدتاً مقوله‌نحو را مطمح نظر داشته‌اند، بیشتر به سوی رویکردهای مقایسه‌ای سمت و سو داشته‌اند. زبان‌شناسان به ندرت به زبانی خاص توجه دارند و بیشتر هم خود را مصروف بررسی مقوله‌هایی خاص در همه زبان‌ها می‌دارند که به تصورشان می‌توانند مقوله‌های جهان شمول به حساب آیند. قرن نوزدهم که بیشتر مطالعات و بررسی‌های زبان‌شناختی بر تاریخچه زبان‌ها و تخمین میزان قرابت آن‌ها تأکید داشته به سر آمده است. هدف اصلی رهیافت‌ها و رویکردهای مقایسه‌ای حاضر، بررسی‌های تاریخی نیست، بلکه بیشتر به جنبه‌های روان‌شناختی زبان و به عبارتی دیگر به آن دسته از جنبه‌های زبان رو داشته است که فراتر از تجربه فردی و یا حتی اجتماعی است. منظور آن طبقه از جهانی‌های زبان است که هیچ انسانی نمی‌توانسته است تنها بر مبنای اطلاعات صوری و ساختاری به عنوان انگیزه‌ها و محرکه‌های مثبت، به دستور زبانی چنان گسترده، پیچیده و کارآمد دست یافته باشد. آنچه مورد توجه بوده است تصریح و توصیف آن بخش از دانش زبانی است که گویشوران هر زبان به آن مجهزاند، بدون آن که خود، آگاهانه بدانند که چه می‌دانند. مهم آن است که بدانیم کدامیک از قاعده‌های زبانی ویژه زبانی خاص مثلاً زبان فارسی است و کدامیک در زیر ساخت همه زبان‌ها وجود دارد. تعیین درصد وقوع و وفور هر کدام نیز می‌تواند از اهمیت خاصی برخوردار باشد. به عبارت دیگر، مهم آن است که بدانیم یک زبان خاص تا چه حد بر اصول جهانی استوار و تا چه حد قائم به ذات خود است.

در زبان‌شناسی زایشی و شناختی و رویکردهای مبتنی بر آن، هدف اصلی بررسی‌های زبانی، رسیدن به دانش زبانی و نظام‌های شناختی گویشوران به طور اعم و گویشوران یک زبان خاص به طور اخص است. به ویژه، مهم است بدانیم دانش زبانی یک فرد خاص، دارای چه ساختاری است و تا چه حد یک تصویر ساختاری صوری می‌تواند در ذهن گویشور/گویشوران یادآور خوانش‌های ممکن باشد. دانش زبانی هر گویشور را دستور زبان وی می‌نامند.

چامسکی (۲۰۰۰) بر این نکته تأکید می‌کند که هدف اصلی زبان‌شناسی پی بردن به زبان‌های درونی است. زبان درونی مجموعه‌ای از قواعد و اصول ذهنی یک گویشور است. قبلاً زبان درونی را توانش زبانی و یا دانش زبان می‌نامیدند و مفهوم آن این بود که هیچ دو انسانی «زبان درونی» واحدی ندارند. گویشوران، علاوه بر زبان درونی یا درونه/نهادینه شده، به واژگانی ذهنی نیز مجهزاند بدین معنی که واژگان آن‌ها از واژه‌هایی تشکیل یافته که آنان را می‌توانند به ضرورت به کار برند. زبان درونی به همراه واژگان غنی، ذهنی، این امکان را به وجود می‌آورد که جمله‌های متعددی را از نقطه نظر نظری در حد بی‌نهایت، تولید کنند، هر چند برخی از امکان‌های بالقوه موجود هرگز زاییده و تولید نمی‌شوند. چون نه تنها طولانی و پیچیده‌اند بلکه غیرقابل هضم نیز می‌باشند. یک جمله وقتی برای یک گویشور زبان دستوری به حساب می‌آید که با قاعده‌ای مندرج و مضبوط در ذهن و زبان درونی وی تطابق داشته باشد. از آنجا که بسیاری از جمله‌ها هرگز تولید نمی‌شوند، بنابراین واژه و اصطلاح «دستوری بودن» را نمی‌توان از نظر کاربردی با معیار «محتمل» قرین و یکسان دانست. (بورسلی، ۱۹۹۹، ص ۳).

دانش زبانی هر گویشور آفریننده جمله‌های آن زبان خاص از یکسو و قابلیت خوانش تعبیر و تفاسیر مترتب بر هر نظام ساختاری و صوری از سوی دیگر است. این دانش زبانی یا به عبارت دیگر، دستور زبان، با برخورداری از یک نظام رایانه‌ای منسجم، هر جمله را از زوایا و دیدگاه‌های متفاوت، اما همزمان معنایی، نحوی، ساخت‌واژی، آوایی و جز آن، نمودهای متفاوتی می‌بخشد. در واقع دستور زبان هرگز جمله‌هایی را به وجود نمی‌آورد که بخشی از آن زبان محسوب نمی‌شوند و هیچ گویشوری بر آن‌ها صحه نمی‌گذارد. ناگفته نماند که ذهن خلاق انسان از این قدرت برخوردار است که هر جمله به هم ریخته‌ای را، پس از گذر از فرایندهای منظم‌سازی که شاکله ساختاری زبان او را تشکیل می‌دهد، معنی‌دار کند. پس، بین «دستوری بودن»^۲ جمله و «معنی‌دار سازی»^۳ آن توسط خواننده و یا شنونده فرق بسیار است. هستند بسیاری از جمله‌های نامأنوس که توسط غیرفارسی‌زبانان تولید می‌شوند و هر چند ما گویشوران زبان فارسی هرگز آن‌ها را تولید نمی‌کنیم با وجود این در بازسازی معنایی آن‌ها براساس بازسازی صورت‌های ساختاری و صوری و مطابقت آن‌ها با ساختارهای منطقی ذهنی مشکلی نداریم. (نجفی، ۱۳۷۱، صص ۱۶۸-۱۶۹). (به بیست و چهار خوانش صوری صفحات ۱۶۸ و ۱۶۹ کتاب **مبانی زبان‌شناسی و کاربرد آن در زبان فارسی** تألیف نجفی، ۱۳۷۱ رجوع کنید). به باور من، بسیاری از این جملات نه تنها نامأنوسند، بلکه هرگز توسط گویشوران زبان فارسی تولید نمی‌شوند.

می‌دانیم که کودک، به هنگام تثبیت دانش زبانی یا به اصطلاح گرامری/دستوری خود که نحو بخشی از آن را تشکیل می‌دهد بدو با توسل به دستور جهانی که در وجود ذهنی او، فارغ از هر تجربه و اکتساب، به صورت فطری و بالذات وجود دارد، فراگیری خود را آغاز می‌کند و در رویارویی با زبان مادری، این معیارها و یا قاعده‌ها را محک می‌زند. بر این اساس، ما نمی‌توانیم در بررسی دستور زبان فارسی، به عنوان یکی از

1- Internalized Language یا (I-Language)

2- grammaticality

3- intelligibility

زبان‌های موجود، معیارهای جهانی را نادیده بگیریم و یا قاعده‌هایی را به صورت من در آوردی برای فارسی‌زبانان ترسیم کنیم و به آن‌ها آموزش دهیم که در چارچوب این قواعد به خلق جمله‌هایی بپردازند که در ساختار ذهنی آن‌ها مقبولیت ندارد. به عبارت دیگر، نمی‌دانم که آیا می‌توانیم مجموعه‌ای از قاعده‌ها را به عنوان یک کالا بسته تجویزی به گویشوران زبان تلقین و تحمیل کنیم و از آن‌ها بخواهیم آن‌گونه بدانند که هرگز خود ندانسته‌اند و یا مقوله‌ای را بپذیرند که حتی تصور آن را هم نمی‌توانند در ذهن خود داشته باشند یا نه؟ زبان فارسی نیز همانند همه زبان‌های امروز و دیروز بر پایه اصولی لایتغیر و ثابت استوار است اگرچه در حد معقولی، با برخورداری از پارامترهای محدود، می‌تواند برخی و نه همه انعطاف‌پذیری‌ها را تحمل کند. اصول مورد نظر، به کلامی، پیشینی و خارج از حد تجربه‌اند. ما با آن‌ها به دنیا آمده‌ایم و نیازی نیست که معلمان متعلمان را به وجود آن‌ها آگاهی دهند. فراگیری زبان به مثابه تثبیت انتخاب‌هایی است که در زبان‌های متفاوت، متفاوت است.

در این جستار، قصد ما بر آن است که بین محدوده نحو و محدوده معنی ارتباط برقرار کنیم. به عبارت دیگر می‌خواهیم برخی از جنبه‌های تفسیری نحو را بررسی کنیم. بررسی جامع زبان نمی‌تواند تنها به حالت‌های روساختی و صوری بسنده کند و نسبت به مقوله‌های معنایی بی‌التفات باشد. دقیق‌تر بگوییم دستور زبان باید بتواند، خارج از بافت، باز نمودی از معنی را بر جمله‌ها مترتب و متصور بدارد تا براساس آن بتوان مشخص کرد که هر حالت از معنی در کدام بافت می‌تواند به کار آید. در نظام اصول و پارامترها، بازنمودهای جمله را در سطح صورت منطقی^۴ قابل بررسی می‌دانند (بورسلی، ۱۹۹۹، ص ۷).

در فرایند بحث خود به این نکته خواهیم پرداخت که علاوه بر ژ- ساخت^۵ و و- ساخت^۶ جمله‌ها با سطحی از بازنمود که آن را صورت منطقی (LF) می‌نامیم در ارتباطند. وقتی به عمق و ژرفای روابط عطف توجه داشته باشیم، درمی‌یابیم که بین محتوای گزاره‌ای^۷ یک جمله و دنیای پیرامون یا به عبارتی بافت جمله ارتباط تنگاتنگ وجود دارد. منظور این است که انسان به گونه‌ای خاص دنیا را می‌بیند، درک می‌کند و درباره آن با ابزار زبان سخن می‌گوید. صدق و کذب و کهنه و نو بودن بار معنایی نیز بخشی از حیات جمله است. در این مقاله، تعریفی که از جمله ارائه خواهیم داد عبارت است از: جمله واحدی است انتزاعی و ثابت که در روساخت به صورت پاره‌گفتارهای متفاوت تجلی می‌یابد در حالی که در صورت منطقی نمایانگر تموج‌های تفسیری متفاوت است.

پیشینه تحقیق

در ارتباط با دستور زبان فارسی و به ویژه تعریفی که از جمله ارائه شده است ابتدا با دستور معروف به پنج استاد آغاز می‌کنیم. این انتخاب از آن رو صورت می‌پذیرد که تقریباً تمامی دستور زبان‌های فارسی موجود، به استثناء یکی دو مورد، همه ملهم از آنند و تعاریفی کم و بیش یکسان را ارائه می‌دهند. شباهت‌ها به حدی است که گاهی تعبیر گرده‌برداری مقبول‌تر و معقول‌تر است. در این کتاب، فعل یا کنش را از اقسام سخن دانسته‌اند و در تعریف فعل آورده‌اند: «کلمه‌ای است که دلالت کند بر حصول معنی مصدر و حدوث آن از ذاتی در یکی از زمان‌های سه‌گانه: گذشته، حال، استقبال همچون در جمله‌های زیر:

۱. ایران کشوری بزرگ و جهانگیر بود.

۲. ایران به مقام بزرگی دیرین خود خواهد رسید (پنج استاد، ۱۳۵۰، ص ۱۰۴).

و آنگاه فعل را به سه قسم: لازم، متعدی، هم متعدی و هم لازم تقسیم کرده‌اند. مثال‌های ۳ و ۴ و ۵ به ترتیب بیانگر این واقعیتند:

۱. حسن رفت.

۲. برادر تو کتاب را آورد.

۳. آتش خانه را بسوخت (همان‌جا، ۱۱۱)

و البته هر فعلی می‌تواند مجهول باشد و یا معلوم و یا هر دو چون:

۱. نوشیروان چهل و هشت سال پادشاهی کرد. (معلوم)

۲. سهراب کشته شد. (مجهول)

محمدجواد مشکور (۱۳۳۵/۲۵۳۵) در کتاب **دستورنامه در صرف و نحو زبان پارسی**، کم و بیش، همان تعریف پنج استاد را برای جمله می‌آورد و می‌گوید:

4- Logical Form

5- D-Structure

6- S-Structure

7- Propositional Content

«هر گاه چند کلمه با یکدیگر ترکیب شود و بیان حکم یا مقصودی را درباره کسی یا چیزی نماید آن را جمله گویند» (همان، ص ۲۲۰).
و در توضیح تعریف خود مثال‌هایی از این دست می‌آورد:
۱. فرهاد با ادب است.

(که در آن حکم به باادب بودن فرهاد می‌کنیم و مقصود خود را برای شنونده بیان می‌نماییم.)

۲. آنگاه جمله را به اشکال و صور مختلف معرفی می‌نماید.

الف. جمله فعلی یک شب تأمل ایام گذشته می‌کردم.

ب. جمله اسمی درخانه اگر کس است یک حرف بس است.

پ. جمله تام دانا به هر کاری تواناست.

ت. جمله ناقص به برادرم نوشتم که کتاب تاریخش را برای من بفرستد.

(که در آن بخش نخست ناقص و بخش دوم مکمل یا تبعی آن است).

ج. جمله اخباری پدرم از سفر آمد.

چ. جمله انشایی درس خود را بخوان (و امثالهم) (همان‌جا، ص ۲۲۱).

آنچه مشخص نمی‌شود معیارهایی است که براساس آن این تقسیم‌بندی صورت گرفته است و یا اشاره‌ای نمی‌شود که مثلاً جمله «به برادرم نوشتم که کتاب تاریخش را برای من بفرستد» دارای چند تفسیر معنایی است.

همایونفرخ در **دستور جامع زبان فارسی** همانند سایر دستورنویسان به ارائه تعریف از جمله می‌پردازد و آن را معادل کلام/ سخن می‌داند که ترکیبی است از چند کلمه «دو تا یا بیشتر» که یک معنی تمام را بفهماند. انواع کلام را به ترتیب:

۱. اخباری (مثبت یا منفی) هر چه کنی به خود کنی

گر همه نیک و بد کنی

۲. استفهامی

۳. امر و خواهش خدا از گناه او درگذرد.

۴. صدا/ آواز (عبارت است از تقلید صداهای انسان، حیوانات، اشیاء و کلماتی که بر تأثر و تنفر و افسوس و تحذیر و تعجب دلالت کند)
آخ، آوخ، زنه‌ار، حاش لله.

آنچه در توصیف همایونفرخ جالب است تقسیم‌بندی کلام به شرح زیر است:

الف. کلام ناقص (جمله اسمی، جمله صفتی، جمله قیدی/ ظرفی): در تمام ایران، در اندک زمانی.

ب. کلام تام: باغبان مار را کشت.

پ. کلام مرکب:

همایونفرخ روی هریک از کلمات هر جمله این بیت:

رسید مژده که آمد بهار و سبزه دمید

وظیفه گر برسد، مصرفش گل است و نبید (همایونفرخ، ۱۳۳۹، ص ۹۹۴)

محک می‌زند و تفاوت معنایی را حاصل عملکرد تکیه بر واژه‌های متفاوت می‌داند. این دیدگاه بکر و تازه است و نشان می‌دهد که مؤلف پا را از حد یک جمله و یک معنی فراتر می‌گذارد. نقش تکیه را نیز در سطح عبارت‌ها نیز مؤثر می‌داند. مثال‌های زیر از ایشان است.

الف. من امروز پیاده تنها خواهم رفت قم. (به مفهوم: من و نه دیگری)

ب. من امروز پیاده تنها خواهم رفت قم. (به مفهوم: امروز و نه فردا)

پ. من امروز پیاده تنها خواهم رفت قم. (به مفهوم: پیاده و نه سواره)

ت. من امروز پیاده تنها خواهم رفت قم. (به مفهوم: تنها نه با کس دیگری)

ج. من امروز پیاده تنها خواهم رفت قم. (به مفهوم: آگاه باش که می‌روم)

چ. من امروز پیاده تنها خواهم رفت قم. (به مفهوم: قم و نه قزوین)

و نیز عبارت:

۱. مردی = مردانگی (سنگینی آواز روی «ی»)

۲. مردی = یک مرد (سنگینی آواز روی «د»)

۳. کتابی = یک کتاب (سنگینی آواز روی «ت»)

۴. کتابی = به شکل کتاب (سنگینی آواز روی «ب» و «ی») (همان، ص ۱۰۹۶)

در حالی که تکیه معمولاً ویژگی هجا به حساب می‌آید، تأکید همایونفرخ بر «آواز» و تأثیر آن بر «صدا» به جای «هجا» تازگی دارد. دبیر سیاقی جمله را نخستین و مهمترین بخش کلام می‌داند و معتقد است که «... در سخن‌گویی و نویسندگی و بیان مقاصد و درک مفاهیم ابتدا با جمله سروکار داریم و مقصود همیشه به صورت جمله بیان و ادا می‌شود» (دبیرسیاقی، ۱۳۴۵، ص ۹).
دبیر سیاقی گفتمان را نیز در معنی‌دار ساختن عبارت‌ها مؤثر می‌داند. برای مثال اگر رهگذری در خیابان به دیگری بگوید «اتومبیل» منظور وی جمله «مراقب اتومبیل باش» و یا نظایر آن است. با وجود این، همانند سایر دستورنویسان، جمله‌ها را به خبری، پرسشی، تعجبی و فرمانی تقسیم می‌کند.

دبیر سیاقی تقسیم‌بندی‌های دیگری را هم ارائه می‌دهد که در نوع خود بدیع است:

الف. جمله معترضه چشم بد اندیش، که برکنده باد

عیب نماید هنرش در نظر

ب. جمله تفسیری مشکلی دارم ز دانشمند مجلس بازپرس

توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر می‌کنند.

پ. جمله مقول گفت: کای جان من ز جان تو شاد

همه جان‌ها فدای جان تو باد

ت. جمله مؤول «آنست که به مفرد تأویل شود و آن یا به مصدر اصلی تأویل شود و یا به حاصل مصدر و یا به صفت و یا به قید حالت و غیره) (همان، صص ۱۴ و ۱۵).

دهقان (۱۳۴۶) جمله را ترکیب دو یا چند کلمه می‌داند که در میان آن‌ها مناسبتی باشد. جمله را به چند نوع قابل تقسیم می‌داند:

۱. جمله تام: از نسبت کلمه‌ای به کلمه دیگر نفیاً یا اثباتاً معنی تام و تمامی حاصل شود.

۲. جمله ناقص: از نسبت کلمه‌ای به کلمه دیگر معنی کامل و تمامی حاصل نگردد. مثال:

کتاب حسن (ترکیب اضافی)

دوست مهربان (ترکیب وصفی) (همان، صص ۵۸ و ۵۹)

دهقان جمله را به صورت:

[قید مکان و زمان - مسندالیه - مفعول صریح - مفعول بواسطه - قید وصفی - مسند و رابطه] آرایش می‌دهد.

نکته‌ای که وی به آن اشاره می‌کند این است که گاهی به اقتضای کلام، تقدیم و تأخیر روا می‌دارند که بحث آن موضوع معانی و بیان است.

(همان، ص ۶۰)

باطنی نخستین دستورنویسی است که از دیدگاهی نو به دستور زبان فارسی می‌پردازد. «توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی» دستوری

است توصیفی که به اختصار می‌توان ویژگی‌های آن را به شرح زیر مطرح ساخت:

۱. نویسنده آن را برای تدریس تجویز نمی‌کند.

۲. جمله به دو نوع «هسته‌ای» و «خوشه‌ای» فرو کاسته می‌شود.

۳. به نقش تکرار^۸ در نوآفرینی جملات اشاره می‌کند که عمدتاً همپایه^۹ و تکرار ناهمپایه^{۱۰} که در آن عناصر ساختمانی دارای ارزش مساوی

نیستند شامل می‌شود. مثال‌های زیر به ترتیب همپایگی و ناهمپایگی را نشان می‌دهند:

الف. پسریچه زنبیل خود را روی زمین نهاد، بسته قرمز رنگی را بیرون آورد، دوباره زنبیل را برداشت و به راه افتاد.

ب. من حدس زده بودم که تو نمی‌توانی این سختی را تحمل کنی. زیرا تو ظرفیت آن را نداری حتی، اگر بخواهی.

۱. به نقش آهنگ (خیزان یا افتان) و آرایش متفاوت جمله در تفسیر اشاره می‌کند:

۱. چرا می‌رود (آهنگ افتان) (چرایی رفتن مورد سؤال است)

۲. چرا می‌رود (آهنگ خیزان) (اعتراض به کسی که چرایی رفتن را مورد سؤال قرار داده است)

۳. می‌رود چرا (آهنگ افتان) (رفتن در تضاد با افعال دیگر مورد سؤال است)
۴. می‌رود چرا (آهنگ خیزان) (اعتراض به کسی که رفتن را مورد سؤال قرار داده است) (باطنی، ۱۳۴۸، ص ۸۵).

بُری (۱۳۵۱) نیز جمله را به صورت‌های زیر تقسیم‌بندی می‌کند:

۱. کامل سال گذشته به مشهد رفتم.

۲. ناقص اگر به مدرسه بیاید...

۳. مکمل با هم درس می‌خوانیم.

۴. معترضه دیروز که هوا خوب بود، با علی به گردش رفتیم.

علت معترضه دانستن آن این است که بود و نبود آن در بیان مطلب اثری ندارد (همان، ص ۴۲).

خزائلی با قید ده ویژگی، زبان فارسی را مستحق مقبولیت در حد یک زبان بین‌المللی می‌داند. وی یکی از این ویژگی‌ها را انعطاف‌پذیری آرایش کلمات سازنده یک جمله می‌داند و آن را از قید و بندها رها می‌داند. خزائلی بین جملات زیر هیچ تفاوتی قایل نمی‌شود.

۱. دیروز با پدرم زود به مدرسه رفتم.

۲. دیروز زود با پدرم به مدرسه رفتم.

۳. با پدرم دیروز زود به مدرسه رفتم.

۴. دیروز به مدرسه با پدرم زود رفتم.

جالب این است که وی به بافتی که این جملات می‌توانند در آن دارای مفهوم باشند و یا دستوری به حساب آیند اشاره‌ای نمی‌کند و بیان نمی‌دارد که کدام گویشوران زبان فارسی جمله ۴ را پذیرا می‌شوند. در بیان انواع جمله، به جمله‌های ناقص و تام اشاره می‌کند (خزائلی، ۱۳۵۱، صص ۱۶-۴).

قریب و دیگران در دستور زبان فارسی خود (که برای دانش‌آموزان سال‌های سوم و چهارم دبیرستان‌ها به رشته‌ی تحریر درآورده‌اند) تعریف جدیدی از جمله ارائه و آن را از کلام تمیز می‌دهند.

«هر گاه چند کلمه با یکدیگر مرکب شوند و میان آن‌ها اسناد باشد آن را جمله (گفتار) گویند و در صورتی که جمله چنان باشد که برای شنونده مفید بود و اگر گوینده خاموش شود شنونده در انتظار نماند آن را کلام (سخن) یا جمله تام نامند» (قریب، ۱۳۵۸، ص ۹۰).

در کل جمله را به بسیط / ساده و مرکب تقسیم می‌کنند.

عماد افشار بر نقش دستور تجویزی اصرار دارد و در مقدمه کتاب، ص ۱۲، می‌گوید:

«دستور یا صرف و نحو، مجموعه قواعدی است که برای یاد دادن زبانی تدوین می‌شود و غرض و هدف نهایی دستور آن است که همه اهل زبان را به پیروی از یک روش و آن هم روش و اسلوب صحیح وادار و متعلمان را از دست زدن به شیوه‌های غلط نویسنده‌گی و گوینده‌گی باز دارد» (زیر خط از نویسنده است) (عماد افشار، ۱۳۶۴، ص ۱۲).

عماد افشار از جمله تعریف ساده‌ای به دست می‌دهد و آن این است که جمله «بیان حکم درباره کسی یا خبری با ایجاب و یا سلب» است (همان، ص ۲۱۳).

وی به انواع جمله نیز اشاره دارد:

۱. خبری سال‌ها دل طلب جام جم از ما می‌کرد

۲. پرسشی نقدها را بود آیا که عیاری گیرند؟

تو خود چه لعبتی، ای شهسوار شهر آشوب؟

۳. امری یارب از خاطرش اندیشه بیداد بیر.

۴. تعجبی چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی (همان صص ۲۲۳-۲۲۵).

و جای تعجب است که به این نکته اشاره نکرده است که جمله‌های پرسشی فوق می‌توانند دارای تفسیرهای متعدد باشند و قطعاً در مرادوات، هرگز جنبه سؤالی ندارند همانطور که در مثال‌های فوق چنین هدفی دنبال نمی‌شده است بلکه جنبه تأییدی و ایجابی دارد.

شریعت (۱۳۶۴) در کتاب **دستور زبان فارسی** خود هیچ مطلب تازه‌ای ورای آنچه پنج استاد و سایر دستورنویسان نقل کرده‌اند، نیاورده است.

مشکوه‌الدینی زبان فارسی را در قالب دستور زایشی - گشتاری می‌ریزد و بین جمله و سطح ژرف‌ساختی^{۱۱} و جمله در سطح روساختی^{۱۲}

تمایز قابل می‌شود. از ترکیب گروه‌های اسمی، فعل، صفت و غیره پنج نوع جمله‌نماهای اصلی را معرفی می‌کند و از اخباری بودن، امری بودن و التزامی بودن جملات به عنوان عنصر یا عناصر وجه نام می‌برد (مشکوه‌الدینی، ۱۳۷۰، ص ۶۰).

نجفی در کتاب **مبانی زبان‌شناسی و کاربرد آن در زبان فارسی** به نقد دستور زبان‌های گذشته می‌پردازد و ضمن دشوار دانستن ارائه تعریف «جمله» به این نکته اشاره می‌کند که:

«دستورنویسان و زبان‌شناسان گذشته واژه را واحد کاملی می‌دانستند که به خودی خود قابل بررسی است؛ و حال آن‌که زبان‌شناس امروز... هیچ واژه‌ای را و اساساً هیچ جزیی از زبان را جز در کل زبان نمی‌نگرد».

و در همان‌جا ادامه می‌دهد که «توصیف آوایی و معنایی اجزاء، برای درک نظام آن‌ها کافی نیست» (نجفی، ۱۳۷۱، ص ۸۹).
نجفی سرانجام تعریفی به شرح زیر از جمله ارائه می‌دهد و می‌نویسد: «جمله یک ساخت کلامی است که جزیی از ساخت بزرگتری نباشد» (همان، ص ۹۷).

تعریف دیگری نیز که وی ارائه می‌دهد قابل تأمل است:

«جمله را می‌توان عبارتی دانست که هر یک از عناصر سازنده‌اش مرتبط با یک یا چند عنصر دیگر از همان عبارت باشد به طوری که مجموع آن‌ها بتواند یک دستگاه خود بسنده (چه از لحاظ آهنگی و چه از لحاظ دستوری و چه از لحاظ معنایی) تشکیل دهد» (همان، صص ۹۷ و ۹۸).

به نظر نجفی در زبان چیزی نیست که در جمله نباشد. با تعریفی که وی ارائه می‌دهد زبان مجموعه بی‌پایانی از جمله‌هاست و این همان تعریفی است که چامسکی بارها ارائه داده است. او بر این عقیده است که به هم ریختن واحدهای جمله و تغییر در توالی عناصر سازنده آن تغییرات معنایی به دست نمی‌دهد. جمله «فردا من او را در دانشگاه می‌بینم» را با چهار توالی و با معنای «تقریباً» یکسان آورده است (همان، ص ۱۰۷) و یا جمله «نچار تخته را با اژه می‌برد» در همان جایگاه و بالاخره شش مورد «می‌برد» در همان جایگاه آورده است که دارای معنای یکسانند (همان، صص ۱۶۸ و ۱۶۹). هیچ اشاره‌ای هم به این موضوع نشده است که کدام گویشوری در جهان واقعیت زبانی این جملات را به شکل فوق به کار می‌برد.

صنیع به مروری بر دستورهای پیشین می‌پردازد و در بخش پایانی کتاب نظرات خود را در ارتباط با دستور زبان فارسی ارائه می‌دهد. همان تقسیم‌بندی‌های سنتی و طبقه‌بندی جملات به صورت جمله تام/کامل، جمله ناقص، جمله مکمل، جمله معترضه، جمله خبری و جمله انشایی با ذکر چند مثال (صنیع، ۱۳۷۱، صص ۳۲۳-۳۲۴).

ابومحبوب دستورهای سنتی را به باد انتقاد می‌گیرد و آن‌ها را به نداشتن نظریه روشن و آگاهانه، ابدی پنداشتن دستور، تجویزی بودن و توصیفی نبودن، مخلوط کردن گونه‌های زبان، آمیختن دستور تاریخی با دستور همزمانی، الگوگیری از زبان عربی، تقسیم‌بندی نادرست اقسام کلمات، انعطاف‌پذیری و آمیختن صورت و معنا و اصالت دادن به نوشتار به جای گفتار (ابومحبوب، ۱۳۷۵، صص ۲۳-۲۹) متهم می‌کند. وی بر اساس دستور گشتاری به ساختار فعل می‌پردازد و آن‌ها را با اقماری چون کنش کار^۳، کنش ابزار^۴، کنش گیر^۵، کنش پذیر^۶، کنش نمود^۷ و جایگاهی^۸ مرتبط می‌داند (همان، صص ۱۱۵-۱۱۶).

جالب است جمله‌های زیر را مثال می‌آورد که به باور نویسنده این مقاله نامأنوس و ناآشناوند. حال خوانندگان چه قضاوتی دارند، خود مقوله‌ای دیگر است.

۱. مرغ به وسیله چاقو سر بریده شده بود.

۲. سر بریدن مرغ به وسیله چاقو بود.

۳. چاقو مرغ را سر برید.

۴. مرغ در حیاط به وسیله فریدون با چاقو سر بریده شد.

۵. فریدون مرغ را برای خوردن با چاقو در حیاط سر برید.

12- surface structure

13- Agent

14- Instrument

15- Dative

16- Objective

17- Factitive

18- Location

مهرانگیز نوبهار جمله را یک واحد زبانی می‌داند که دارای پیام کامل باشد اگرچه وجود یا عدم وجود فعل را نمی‌توان تنها معیار تشخیص تعداد جمله دانست (نوبهار، ۱۳۷۸، ص ۱).

وی جمله را به ساده و مرکب تقسیم می‌کند.

نکته جالبی که وی به آن اشاره می‌کند این است که گاه حذف علایم پیوندهای وابستگی در جمله‌هایی که از پایه و پیرو تشکیل شده‌اند می‌تواند به ابهام منتهی شود. بدون ارائه توضیح، جمله‌های زیر را مثال می‌آورد:

۱. الف: آدمم که تو را ببینم.

ب: آدمم تو را ببینم.

۲. الف: اگر درس بخوانی موفق می‌شوی.

ب: درس بخوانی موفق می‌شوی (همان، ص ۳).

به نقل از ایشان، جمله ۲- ب نسبت به جمله ۲- الف دارای ابهام است.

نوبهار انواع جمله را در شش نوع تقسیم‌بندی می‌کند:

۱. مرکب ترکیبی از آن پولی که داده بودی اندازه‌ای که لازم بود خرج کردم.

پیرو

پیرو

۲. پیرو وصفی دختری که لباس زرد پوشیده بود خواهر من است.

۳. شبه جمله پایه وای اگر از پس امروز بود فردایی

جمله پایه پیرو

کاغذ گران است (اسمیه)

۴. اسمیه و فعلیه

علی در خانه است (فعلیه)

خدا را زان پرست از جان پرنور

۵. جمله‌های نامنظم

که استحقاق دارد و از طمع دور

آیا دیروز به دیدن او رفتی؟

۶. جمله تلگرافی

جمله ۱

بله حالش چطور بود؟

جمله ۲ جمله ۳

خوب. با او صحبت کردی؟ نه

جمله ۴ جمله ۵ جمله ۶

جمع‌بندی پیشینه

در کل، دستورنویسان را می‌توان در دو گروه خلاصه و طبقه‌بندی کرد. ساختگراها که به علایم صوری صرف توجه دارند و معنی جمله را مجموع معانی عناصر و واحدهای سازنده می‌دانند. جمله‌ها با واحدهای یکسان و آرایش‌های متفاوت دارای معانی یکسانند. نهایت این که تأکید بر یک عنصر و برجسته‌سازی آن در قبال عناصر دیگر مطمح نظر است. دسته دوم توجه خود را به دستور گشتاری معطوف می‌دارند. معنی را در سطح ژرف ساخت و صورت را در سطح ساختار توصیف می‌کنند. گشتارها سازه‌ها را به هم می‌ریزند اما در تغییر معنی دخالتی ندارند.

سکون ساختاری، تموج تفسیری

قبل از آن که به چندگانگی تفسیر جمله بپردازیم، ابتدا باید به مقدماتی که لازمه درک جمله است اشاره کنیم. جمله ساده زیر را در نظر بگیرید:

۱. علی حسن را کشت.

برای آن که به صدق و کذب این جمله نایل شویم باید به اصول و روابط زیر بنایی آن پی ببریم. این جمله وقتی صادق است که:

الف: شخصی به نام علی در جهان واقعیت وجود داشته باشد.

ب: شخصی به نام حسن در جهان واقعیت وجود داشته باشد.

پ: بین علی و حسن اتفاقی افتاده باشد که در آن «علی» نقش کنش‌گر و «حسن» نقش کنش‌پذیر دارد.

حال جمله را به صورت به اصطلاح «مجهول» در نظر می‌گیریم:

۲. حسن توسط/ به دست علی کشته شد.

به نظر می‌رسد صدق و کذب جمله ۱ و ۲ یکی باشد. اما تفاوت عمده این است که در جمله ۱ «علی» نقش پیشاینده^{۱۹} را دارد در حالی که در

جمله ۲، «حسن» عهده‌دار این نقش است.

حال جمله ۳ زیر را در نظر می‌گیریم:

۳. علی حسن را کشت.

مقایسه جمله ۱ و جمله ۳ ما را به نوعی تضاد^{۲۰} می‌رساند. در واقع هیچ دنیایی را نمی‌توان یافت یا تصور کرد که در آن صدق و کذب

جمله‌های ۱ و ۳ برابر باشند.

تعدیل جمله ۲ به صورت جمله ۴ یعنی:

۴. حسن کشته شد.

و مقایسه آن دو جمله بیانگر این واقعیت است که جمله‌های ۱ و ۴ دیگرگویی^{۲۱} یکدیگر نیستند. در جمله ۱، کار انجام یافته به «علی»

نسبت داده شده است در حالی که در جمله ۴، بین مقتول «حسن» و عامل نامعلوم، رابطه‌ای روشن و صریح دیده نمی‌شود. با وجود، این اگر

جمله ۱ صادق باشد به تحقیق تحقق جمله ۴ نیز محرز است. به عبارت دیگر جمله ۱، استلزام منطقی^{۲۲} جمله ۴ است اما عکس آن صادق نیست

یعنی جمله ۴ نمی‌تواند استلزام ضمنی یا متضمن جمله ۱ باشد.

۵. گفتمی چرا او را اخراج کرده‌اند؟

ساختار تفسیری:

فعل: گفتن (تحقق عمل محرز) فعل: اخراج کردن (تحقق عمل محرز)

کنش‌گر: (عامل به عمل) کنش‌گر: نامعلوم

متمم: گزارش اخراج کنش‌رو: او را

زمان: گذشته زمان: گذشته

نقش پیونده: بدون سؤال نقش پیونده: همراه با سؤال

(صدق کلام محرز بدون ذکر علت) (صدق کلام محرز با قید علت)

۶. گفتمی چرا او را اخراج کرده‌اند!

ساختار تفسیری:

فعل: گفتن (تحقق فعل، نامعلوم) فعل: اخراج کردن (تحقق عمل محرز)

کنش‌گر: عامل به عمل (با احتمال) کنش‌گر: نامعلوم

متمم: گزارش اخراج کنش‌رو: او را

زمان: گذشته زمان: گذشته

نقش پیونده: (همراه با تعجب) نقش پیونده: بدون سؤال

(صدق کلام نامعلوم) (صدق کلام محرز)

سرزنش گوینده به تعبیری

۷. نگفتمی چرا او را اخراج کرده‌اند؟

ساختار تفسیری:

فعل: گفتن (عدم تحقق عمل محرز) فعل: اخراج کردن (تحقق عمل محرز)

کنش گر: عامل ملحوظ (معلوم بی عمل)

کنش گر: نامعلوم

متمم: گزارش اخراج

کنش رو: او را

زمان: گذشته

زمان: گذشته

نقش پیونده: (بدون سؤال)

نقش پیونده: (همراه با سؤال)

(صدق کلام محرز)

(صدق کلام محرز)

اعلام توقع

وقع اعلام چرایی اخراج

۸. چرا نگفتی او را اخراج کرده‌اند؟

ساختار تفسیری:

فعل: گفتن (عدم تحقق عمل محرز)

فعل: اخراج کردن (تحقق عمل محرز)

کنش گر: عالم ملحوظ (معلوم بی عمل)

کنش گر: نامعلوم

متمم: گزارش اخراج

کنش رو: او را

زمان: گذشته

زمان: گذشته

نقش پیونده: همراه با چرایی

نقش پیونده: عاری از چرایی

(صدق کلام محرز با ذکر علت)

(صدق کلام محرز بدون قید علت)

۹. نگفتی چرا او را اخراج کردند.

ساختار تفسیری:

فعل: گفتن (عدم تحقق عمل محرز)

فعل: اخراج کردن (تحقق عمل محرز)

کنش گر: عالم ملحوظ (معلوم بی عمل)

کنش گر: نامعلوم

متمم: گزارش اخراج

کنش رو: او را

زمان: گذشته

زمان: گذشته

نقش پیونده: بدون چرایی

نقش پیونده: همراه با چرایی

(صدق کلام محرز بدون قید علت)

(صدق کلام محرز با قید علت)

۱۰. چرا نگفتی او را اخراج کرده‌اند؟

ساختار تفسیری (الف)

فعل: گفتن (تحقق عمل محرز)

فعل: اخراج کردن (تحقق عمل محرز)

کنش گر: (عامل به عمل)

کنش گر: نامعلوم

متمم: گزارش اخراج

کنش رو: او را

زمان: گذشته

زمان: گذشته

نقش پیونده: همراه با چرایی

نقش پیونده: بدون چرایی

(صدق کلام محرز با ذکر علت)

(صدق کلام محرز بدون ذکر علت)

تعبیر: به چه علت گفتی که او را اخراج کرده‌اند با علم به این که او را اخراج کرده‌اند؟ در واقع، چرا آبروی او را برده‌ای؟

ساختار تفسیری (ب)

فعل: گفتن (تحقق عمل محرز)

فعل: اخراج کردن (تحقق عمل محرز)

کنش گر: (عامل به عمل)

کنش گر: نامعلوم

متمم: گزارش اخراج

کنش رو: او را

زمان: گذشته

زمان: گذشته

نقش پیونده: بدون قید چرایی

نقش پیونده: با قید چرایی

(صدق کلام محرز بدون علت) (صدق کلام محرز با ذکر علت)
 تعبیر: گفتمی علت این که او را اخراج کرده‌اند چه بوده است؟ چرایی اخراج برای پرسش‌گر مهم است.

ساختار تفسیری (پ)

فعل: گفتن (تحقق عمل محرز)	فعل: اخراج کردن (عدم تحقق عمل محرز)
کنش‌گر: (عامل به عمل)	کنش‌گر: نامعلوم
متمم: گزارش اخراج	کنش‌رو: او را
زمان: گذشته	زمان: گذشته
نقش پیونده: با قید چرایی	نقش پیونده: بدون قید چرایی
(صدق کلام محرز با قید علت)	(عدم تحقق کلام)

تعبیر: به چه علت گفتمی که او را اخراج کرده‌اند در حالی که او را اخراج نکرده بودند. در واقع، چرا اشاعه دروغ کرده‌ای؟
 ۱۱. چرا نگفتمی او را اخراج کرده‌اند؟
 ساختار تفسیری:

فعل: گفتن (عدم تحقق عمل محرز)	فعل: اخراج کردن (تحقق عمل محرز)
کنش‌گر: عامل ملحوظ (معلوم بی عمل)	کنش‌گر: نامعلوم
متمم: گزارش اخراج	کنش‌رو: او را
زمان: گذشته	زمان: گذشته
نقش پیونده: قید چرایی	نقش پیونده: بدون قید چرایی
(صدق کلام محرز با قید علت)	(تحقق عمل محرز)

تعبیر: علت این که نگفتمی او را اخراج کرده‌اند چه بود؟ هدف: سرزنش عامل به عمل.
 در جملات فوق، جابه‌جایی پرسش‌واژه و یا حذف و افزایش عامل منفی‌ساز به تعبیر دنیای تفسیری و به تبع آن تفاوت‌های تعبیری انجامید.
 آنچه به دنبال می‌آید، جایگزینی واژه‌ها و جابه‌جایی گزاره‌ها را مورد مذاقه و تدقیق قرار می‌دهد تا مشخص شود که آیا به تموج و فراوانی تفسیری می‌انجامند یا نه. در این جستار علت تفاوت تفسیری مورد نظر نیست اگر چه عوامل نحوی متنوعی دخالت دارند.

۱۲. پدری پسرش را تنبیه کرد چون به مدرسه نرفته بود.

۱۳. پدری پسرش را تنبیه کرد چون به مکتب نرفته بود.

جمله ۱۲ می‌تواند دارای دو تعبیر باشد. نخست هم‌نمایی ضمیر محذوف در گزارهٔ پیرو با مرجع گروه اسمی «پسر» و دوم هم‌نمایی همان ضمیر محذوف با گروه اسمی «پدر» هر چند در دنیای واقعیت تعبیر نخست در سلسله مراتب تفسیری از وضوح بیشتری برخوردار است. دخالت علم و توانش فرا زبانی در تعیین میزان تبلور تفسیری قابل تأمل است. جایگزینی گروه اسمی «مکتب» به جای گروه اسمی «مدرسه»، دوگانگی تعبیر را می‌زاید و هم‌نمایی ضمیر محذوف را فقط با گروه اسمی «پسر» می‌سازد (حداقل در شم زبانی نویسنده).

حال جمله‌های ۱۲ و ۱۳ را با جمله‌های ۱۴ و ۱۵ مقایسه می‌کنیم.

۱۴. چون پسر به مدرسه نرفته بود پدرش او را تنبیه کرد.

۱۵. چون پسر به مکتب نرفته بود پدرش او را تنبیه کرد.

تقدم گزاره‌های تبعی و پیرو بر گزاره‌های پایه، صدق و کذب جمله‌های ۱۴ و ۱۵ را یکسان می‌کند و ارتباط نحوی یکسانی بین ضمیر «او» و ضمیر منفصل «اش» با گروه اسمی «پسر» برقرار می‌نماید.

جابه‌جایی گزاره‌ها همیشه میسر نیست زیرا یک توالی منطقی خاص بر آن حاکم است و توالی‌های دو سویه همیشه امکان‌پذیر نمی‌باشد. به جمله‌های زیر توجه کنید.

۱۶. با بهره‌گیری از روش تنبیه بدنی پدر پسرش را سر عقل آورد.

۱۷. پدر پسرش را با به‌کارگیری روش تنبیه بدنی سر عقل آورد.

۱۸. سر عقل آورد پدر پدرش را با به‌کارگیری روش تنبیه بدنی.

جمله‌های ۱۶ و ۱۷ با تقدم و اولویت جمله ۱۶ در سلسله مراتب نحوی (با لحاظ کردن زیر زنجیری «مکث»^{۲۳} در جمله ۱۷) می‌توانند مقبول باشند در حالی که جمله ۱۸ فقط برای معدودی از گویشوران دستوری است و اکثریت آن را نمی‌پذیرند.

مثال‌های دیگری را شاهد می‌آوریم:

۱۹. حسن به مریم گفت باید ازدواج کند.

۲۰. حسن به مریم گفت که باید ازدواج کند.

در دستورهای سنتی آمده است که متمم نمای «که» می‌تواند به صورت اختیاری حذف شود (قریب، ۱۳۵۰، ص ۸۴، دبیر سیاقی، ۱۳۴۵، ص ۱۱۵، همایونفرخ، ۱۳۳۹، ص ۷۶۶).

آنچه دستورهای سنتی به آن نپرداخته‌اند این است که وجود یا عدم وجود متمم نما می‌تواند در تفسیر و تعبیر جمله مؤثر باشد. جمله ۱۹ دارای دو تفسیر است:

الف. حسن باید ازدواج کند.

ب. مریم باید ازدواج کند.

در حالی که جمله ۲۰ بر «لزوم» ازدواج کردن «مریم» تأکید می‌گذارد. دستور زبان جامع باید بتواند سطح تجلی تفاسیر و تعابیر متفاوت را مشخص نماید.

۲۱. مرتضی به علی گفت دلم از غصه پردرد است.

۲۲. مرتضی به علی گفت که دلش از غصه پردرد است.

در دستورهای سنتی، جمله ۲۲ را معادل غیرمستقیم جمله ۲۱ می‌دانند در حالی که جمله ۲۱ دارای یک تعبیر و جمله ۲۲ دارای سه تعبیر است. در جمله ۲۲، ضمیر «اش» با اولویت تفسیری به «مرتضی»، به «علی» و به شخص سوم مربوط می‌شود.

۲۳. مرتضی به علی گفت که دلش از غصه پردرد است.

ضمیر «اش» به «مرتضی» بازمی‌گردد. حال جمله‌های زیر را در نظر می‌گیریم که در آن بدون حذف، اضافه و یا جابجایی عناصر، ناظر بر تفاوت‌های تفسیری هستیم:

۲۴. حداقل یک نفر پیدا می‌شود که خواهان موفقیت هر کدام از ما باشد.

اگر ارزش عددی ضمیر «ما» را «ده نفر» لحاظ کنیم، آنگاه تفسیرهای زیر ممکن است:

الف. یک نفر خواهان موفقیت هر ده نفر است.

ب. به ازاء هر نفر یک نفر وجود دارد که خواهان موفقیت آن شخص باشد.

پ. دو نفر وجود دارد که یکی خواهان موفقیت نه نفر است و یک نفر خواهان موفقیت آن یک نفر دیگر.

ت. دو نفر وجود دارد که یکی خواهان موفقیت هشت نفر است و یک نفر خواهان موفقیت آن دو نفر دیگر.

و اگر ترکیب‌های تفسیری متفاوتی را از تقارن نفرات خواهان و نفرات خواهنده بدست دهیم تعداد تفسیرها بیشتر خواهد شد.

۲۵. هر کس که خلق را بیازارد خدا را آزرده است.

گروهی اسمی «هر کس» می‌تواند به یک نفر یا بیشتر اطلاق شود.

بحث خود را با جمله ۲۶ خاتمه می‌دهیم و به تعدادی از تفاسیر ممکن می‌پردازیم.

۲۶. علی بردارش را دوست دارد و حسن هم همچنین اگرچه پدرش نه در حالی که همسرش او را دوست دارد.

جمله ۲۶ حداقل بیست و هشت تفسیر دارد که برخی از آن‌ها به قرار زیر است:

الف. علی برادر خود را دوست دارد و حسن هم برادر خود را اگرچه پدر علی پسر دیگرش را که برادر علی باشد دوست ندارد در حالی که مادر علی که مادر برادر علی نیز هست آن پسر (برادر علی) را دوست دارد.

ب. علی برادر خود را دوست دارد و حسن هم برادر علی را دوست دارد اگرچه پدر علی پسر دیگرش را که مورد علاقه علی و حسن است دوست ندارد اما مادر علی برادر علی را (که پسراو نیز هست) دوست دارد.

پ. علی برادر شخص دیگری را دوست دارد و حسن هم همان شخص را دوست دارد اگرچه پدر همان شخص آن شخص را دوست ندارد در حالی که همسر همان شخص آن شخص را دوست دارد.

ت

ج

چ

نتیجه گیری

از بررسی جمله‌های فوق که به اختصار مورد بررسی قرار گرفتند چنین می‌توان برداشت کرد که رابطه جمله با معانی مترتب بر آن یک رابطه‌ی ساده‌ی نحوی - معنایی نیست. ذهن انسان و تسلط او بر یک زبان بشری این امکان را برای او فراهم می‌آورد تا به مجموع چند واژه که در قالب یک جمله آرایش یافته‌اند تفسیرهای مختلفی را لحاظ کند. خلاقیت زبان در همین جا نهفته است. طرح یک جمله با یک معنی نه تنها مقبول نیست بلکه ناقض اصل کمینگی است که خود از اصول جهانی زبان محسوب می‌شود. مقایسه دستوره‌های سنتی و دستوره‌های نوین در چارچوب دستور کمینه‌گرا و به ویژه تحلیل‌هایی که در ارتباط با سطح منطقی ارائه گردیده‌اند به وضوح نشان می‌دهد که دستوره‌های سنتی عمدتاً به صورت و در نهایت به طرح یک جمله - یک معنی تکیه دارند در حالی که آنچه در ذهن و توانش گویشوران وجود دارد و تحلیل‌هایی ضمنی که آن‌ها انجام می‌دهند فراتر از آن بخش ناچیزی است که در دستوره‌های صوری و سنتی مورد عنایت قرار داده و یا قرار می‌دهند. یک دستور جامع و کامل به مفهوم شمای کامل اندیشه نمی‌تواند چیزی یا مقوله‌ای را نامکشوف و توصیف نشده رها سازد.

در حاشیه می‌توان به این مطلب اشاره کرد که آنچه در کتب آموزشی دستور آمده است - یعنی مجموعه‌ای از قاعده‌ها که ورای هر گونه بافت نوعی ساختار و آرایش سازه‌ها و معانی مترتب بر تک تک واژه‌ها را مشخص می‌سازد - نه تنها چیزی بر دانش زبانی گویشوران اهل زبان نمی‌افزاید بلکه راه را برای دریافت‌های ناصواب و بعضاً غیر واقع باز می‌گذارد. حتی یک کودک دبستانی از یک جمله خبری بیش از آن جمله احساس می‌کند. لازم هم نیست که بافتی برای او در نظر گرفته شود. یک جمله فرد را به دنیاها ذهنی می‌برد که عمدتاً خارج از حدود و ثغور تجربه‌اند و تنها در موارد کمی می‌توانند برگرفته از تجربه فردی باشند. اگر بر اساس فتوای بزرگان ادب، زبان فارسی آن چنان قوی است و از غنای زیادی برخوردار است که می‌تواند هر مقوله را با هر آرایشی از جملات نشان دهد بدون آن که به معنی خدشه وارد شود، پس قاعده‌مند ساختن بی‌قاعدگی چگونه ارزشیابی و توجیه می‌شود.

پیشنهاد مشخص آموزشی این است که اگر هدف ما تثبیت آن چیزی است که هر انسان گویشور می‌داند، پس باید موارد زیر را در نظر داشته باشیم:

۱. هر موجودیتی در یک مکان واحد و یک زمان واحد منحصر به فرد است. تغییر هر کدام از این عوامل - موجودیت، زمان و مکان - می‌تواند این انحصاری بودن را تغییر دهد. به عبارت دیگر، تغییر ساختار فرد، حرکت در مکان و حرکت در زمان نهایتاً موجب پویایی و دفع ایستایی است.

۲. رسالت معلم دستور زبان القاء دستور زبان فارسی نیست بلکه فعال سازی آن چیزی است که در توانش زبانی دانش‌آموز وجود دارد. همه تفسیرهای مترتب بر جمله ۲۶ با سلسله مراتب نسبتاً یکسان در همگان وجود دارند.

۳. مهم آن است که دستور را در درک مطلب قرار دهیم تا متعلم بتواند مکانیسم‌های زبانی نهفته در ذهن خود را احیاء و بازیابی نماید.

منابع

- ۱- ابومحیوب، احمد، *ساخت زبان فارسی*، نشر میترا، تهران، ۱۳۷۵.
- ۲- باطنی، محمدرضا، *توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی (بر بنیاد یک نظریه عمومی زبانی)*، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۴۸.
- ۳- بُرُبری، پرویز، *خلاصه دستور زبان فارسی*، انتشارات نامه‌نگاری شیوا، چاپ بوذرجمهری، ۱۳۵۱.
- ۴- خزانلی، محمد و سیدضیاءالدین میرمیرانی، *دستور زبان فارسی*، انتشارات جاویدان، تهران، ۱۳۵۱.
- ۵- دبیر سیاقی، محمد، *دستور زبان فارسی*، انتشارات علی اکبر علمی، تهران، ۱۳۴۵.
- ۶- دهقان، ایرج، *دستور زبان فارسی با قواعدی جامع و مختصر از فن درست گفتن و درست نوشتن برای دبیرستان‌ها*، چاپ نهم، امیرکبیر، تهران، ۱۳۴۶.
- ۷- شریعت، محمدجواد، *دستور زبان فارسی*، انتشارات اساطیر، تهران، ۱۳۶۴.
- ۸- صنیع، مهین بانو، *سیری در دستور زبان فارسی*، نخستین دست‌نویسان زبان فارسی، کتابسرا، تهران، ۱۳۷۱.
- ۹- عماد افشار، حسین. *دستور و ساختمان زبان فارسی*، انتشارات زوار، تهران، ۱۳۶۴.

- ۱۰- قریب، عبدالعظیم و دیگران، *دستور زبان*، جلد اول، انتشارات مرکزی، تهران، ۱۳۵۰.
- ۱۱- _____، *دستور زبان فارسی* (برای سال‌های سوم و چهارم دبیرستان‌ها)، چاپ مرکزی، تهران، ۱۳۵۸.
- ۱۲- مشکور، محمد جواد، *دستور نامه در صرف و نحو زبان پارسی*، چاپ نهم، مطبوعاتی مشرق، تهران، ۱۳۳۵/۲۵۳۵.
- ۱۳- مشکوه‌الدینی، مهدی، *دستور زبان فارسی: بر پایه نظریه گشتاری*، انتشارات فردوسی، چاپ دوم، ۱۳۷۰.
- ۱۴- میرعمادی، سیدعلی، *نحو زبان فارسی و نحو زبان انگلیسی در قالب برنامه کمینگی*، انتشارات فرهیخته، تهران، ۱۳۸۰.
- ۱۵- _____، *نحو زبان فارسی: بر پایه نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی*، چاپ دوم، انتشارات سمت، ۱۳۸۱.
- ۱۶- _____، *شناخت. ذهن و زبان در گذر زمان*، انتشارات ورجاوند، تهران، ۱۳۸۱.
- ۱۷- _____، *افق‌های نو در بررسی‌های زبان و ذهن* (ترجمه) (اثر چامسکی، ۲۰۰۰)، انتشارات شهید مهدوی، تهران، ۱۳۸۲.
- ۱۸- _____، *فرهنگ توصیفی نشانه‌شناسی*، انتشارات معرفت، ۱۳۸۴.
- ۱۹- _____، *تفکر نقادانه*، انتشارات اشتیاق، پاییز ۱۳۸۴.
- ۲۰- نجفی، ابوالحسن، *مبانی زبان‌شناسی و کاربرد آن در فارسی*، انتشارات نیلوفر، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۱.
- ۲۱- نوبهار، مهرانگیز، *دستور جامع زبان فارسی*، انتشارات علوی، تهران، ۱۳۷۸.
- ۲۲- همایونفرخ، عبدالرحیم، *دستور جامع زبان فارسی*، چاپ دوم، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۳۹.
- 23- Borsley, R., *Syntactic Theory: a unified approach*. Second Edition. London, 1999.
- 17- Haegeman, L., *English Grammar*. Cambridge. 1999.
- 18- Tallerman, M., *Understanding Syntax*. London. 1998.